

ژرژ ساندر

نامه‌های یک مسافر

ترجمه

پری آرموند (مختاری)



انتشارات نیلوفر

فہرست مندرجات

۵		پیشگفتار مترجم
۱۱		پیشگفتار نویسندہ
۱۷		نامہ اول
۵۳		نامہ دوم
۹۷		نامہ سوم
۱۲۵	بہ ژول برو	نامہ چہارم
۱۵۵	بہ فرانسوا رولیا	نامہ پنجم
۱۸۵	بہ اورار	نامہ ششم
۲۳۵	بہ فرانتس لیست	نامہ ہفتم
۲۷۹		نامہ ہشتم
۳۰۳	بہ مالکاش	نامہ نہم
۳۱۹	بہ ہربرٹ	نامہ دہم
۳۶۷	بہ حاگومو مایریر	نامہ یازدہم
۳۹۳	بہ آقای بیرار	نامہ دوازدہم

نامه اول^(۱)

ویر، اول مه ۱۸۳۴

ساعت نه یک شب سرد و نارانی وارد «باسانو» شده بودم پس از دست‌دادنی حموشانه با همراهم، عمین و حسته به ستر رفته بودم به هنگام برآمدن آفتاب بیدار شدم و از پجره چشمم به ناروی بلند پوشیده در بیچک دژ ناستانی افتاد که در برابر آبی درحشان آسمان، مشرف بر درّه سر برافراشته بود بیرون شتافتم تا به اکتشاف محیط یردارم و اطمینان یابم که رور به همان روشی و صافیست که می‌نماید

بیش از پحاه یارد رفته بودم که نه دکتز برحوردم که روی تخته‌سگی نشسته بود سرگرم کشیدن پیپ هفت‌فوتی جوب حربوبی که همان‌وقت از دهقانی به هشت سولدی حریده بود آن‌جیان از دست آورده خود حوشحال و در امواح دود تساکو عرق بود که مدتی طول کشید تا متوحه من شود وقتی آحرین دودی را که می‌تواست - به گفته خودش - از پیبتای خود نکشد بیرون داد بیستهاد کرد که تا رانده، که قرار بود ما را به ویر نارگرداند، ترتیبات سفر را آماده می‌سارد برویم و در قهوه‌حانه‌ای که مشرف بر خاکریر دژ بود صحاحه صرف کنیم پذیرفتم

اگر روری نار‌گدارت به این اطراف افتاد «کافه موآت» در «باسانو» را به عنوان یکی از بهترین چیرهایی که می‌تواند سر راه گردشگری قرار گیرد که از دیدن شاهکارهای کلاسیک ایتالیا حسته شده است توصیه می‌کنم شاید به خاطر داشته باشی که هنگامی که فراسه را ترک می‌کردیم تو گفتی تنها جیری که

نه چنین صحاحنه‌ایست که تو را دعوت می‌کند آن‌گاه که فرصت لذت بردن از آرامش برایت دست دهد تا آن زمان لاند همه چیز را فراگرفته‌ای، زندگی دیگر برای تو رازی سر به مهر خواهد داشت موی تو لاند به خاکستری می‌گراید، موی من سپید خواهد بود، اما درّه «ناسانو» همچنان دوست‌داشتنی بر حای خواهد ماند، بر روی آلب همچنان پاک و بی‌نقص خواهد بود، و دوستی ما ۶۰ به قلب تو اعتماد می‌کند و از جانب قلب خود پاسخ توام داد

روستا هوز به شکوه کامل خود برسیده بود، جیمراها سر مایل به ررد یحان بودند و برگ‌ها تاره بر درختان حوانه می‌زدند اما این‌ها و آن‌ها گلریسه‌های سپید و صورتی درختان یرشکوفه نادام و هلو از اسوه تیره سروها سر برمی‌آوردند از میان این باغ پهن‌آور، «رینتا» سریع و خاموش بر ستر شنی خود حریان داشت - بین این دو ساحل پهن ریگ و سنگ که از کوه - کناره‌ها می‌کند و، در ایامی که از حشم اوح می‌گیرد، بر دست می‌افتاند بیم‌دایره‌ای از تپه‌های نارور - پوشیده از آن شاخه‌های بلند تاک‌های پرگره که از هر درختی در «ویتو» می‌آویزند - این تصویر را قاب گرفته بود، در حالی که دورتر قله‌های پربرف - که در نخستین اشعه خورشید می‌درخشیدند - مرر بیرونی فراخی برای این تصویر می‌ساختند که همچون مشک‌کاری سیمگون از آبی استوار آسمان سر برمی‌افراشت

دکتر گفت «باید به آگاهی برسیم که قهوه‌ات سرد می‌شود و رانده منتظر ماست»

در پاسخ گفتم «دکتر، آیا به راستی ناور داری که من قصد دارم حال به ویر برگردم؟»

دکتر نانگرانی ناگ برآورد «آحر چرا که نه؟»

برسیدم «موضوع چیست؟ طاهرأ تو مرا به این‌جا آوردی که آلب را نسیم آیا انتظار داری که من در حالی که هوز قدم بر آلب نهاده‌ام به شهر ناتلافی تو بازگردم؟»

دکتر گفت چه ترهاتی! من بیش از بیست‌بار آلب را پیموده‌ام

می‌خواهی این است که دیدگانت را به صیاف مرمر تندیس‌ها سری و آن‌گاه که من گفتم حاصر همه کاح‌های دنیا را بدهم که به دیدن کناره‌های مرمرین ناهموار قله «آلبین» یا «ایین» بروم مرا بربر خواندی بیر شاید به خاطر داشته باشی که پس از چند روز دیگر ظرفیت برای دیدن محسمه، دیوارنگاره، کلیسا و گالری لریر شده بود خوش‌ترین حاطره‌ای که حفظ کردی چشمه‌ای سرد و رلال بود در پارکی در «حوا» که در آن پیشانی داع و حسته‌ات را تستتو دادی این بدان سب است که آثار هری تنها نا دهس سخن می‌گویند و حال آن‌که شگفتی‌های طبیعت برای همه قوا حوشاید و گیراید، از راه تک‌تک مافد و بیر از راه همه اندیشه‌هایمان به ما می‌رسد تأمل در طبیعت بر احساس ستایش صرفاً فکری، شادی نفسانی می‌افزاید در عین حالی که تالووی رنگ‌ها و هماهنگی صور برای بیروی تحیل ما پرحادنه و گیراست آب‌های سرد، عطر گل‌ها، موسیقی ناد در خون و در رگ و پی‌مان به گردش درمی‌آیند هر سرشتی - حتی حش‌ترین - در برابر این حس شادی و حوشی حساس و آماده است - جانوران بیر تا حدودی آن را تجربه می‌کنند اما طایع شریف‌تر تنها رضایتی رودگذر از آن حاصل می‌نمایند، وقفه‌ای حوشاید در فعالیت‌های فکری توانرساتر حوشی ادهان بررگ به کلّ دنیا بیارمندند، آفریده‌های پروردگار و بیر آفریده‌های بشر چشمه آب رلال حدت می‌کند و شادیت می‌بخشد اما تو فقط برای مدتی کوتاه می‌توانی در آن‌جا قرارگیری ناید حتماً به کُنه «میکل آنژ» و «تیتیان» رسیده باشی تا دگربار در کنار حاده نارایستی، و به محض این‌که عبار سفر در آب‌های چشمه می‌شویی دگرباره پا در ره می‌بهی و می‌گویی «بیا نسیم حهان چه چیز دیگری دارد که عرصه کند» طایع کاهل و معمولی چون طبیعت من حرسدند به این‌که سراسر زندگی خود را در کنار حویاری در حواب نگذرانند اگر می‌شد این سفر دشوار و بی‌ثمر را در حواب و رؤیا انحام داد البته فقط در صورتی که حویار چون حویار «ناسانو» باشد، یعنی در بلندای یک‌صد فوتی درّه‌ای دلپذیر، و تنها در صورتی که اسان نتواند هر صبح روی فرش سررنگ و پر از گل پامچال صحاحنه صرف کند قهوه عالی، کره محلی و نان نا طعم نادیان